

س
۱۴
۰۹۲



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



۵۶۱۸



۴۴۱۴

کتابخانه دولت علیه ایران

نمره ۴۴۱۴

مصنف

زندگی

اسم کتاب

بچه زبان

درجه علم

تصویر

تاریخ طبع

قطع

جلد

ملاحظات





الحمد لله الذي خلق الإنسان من مائه و جعلهم في قرار
صيرهم قبايين في الخلق والادلاق وقد رهم بالامير
من الاجال والازراق واصله وسلم على قائمها
وسيد صفياه محمد الذي حفظ اياتنا بعلم الشريعة و
طب الحقيقة وجوده الشريف فاني ثلثه الانسان و
النفيس قانون لصحة الابدان وعلى وزيره وصيه ابن عمه

بسم الله الرحمن الرحيم

سلمان سامي

بسم الله الرحمن الرحيم

امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہما وانیس وانیس
 لمعصومین و اخلاص الطاهرین صلوات اللہ علیہ من رب العالمین
 ماجری الخیرین امیر شفیق بالہ و والدہ و بعد حسین
 کما کشته دیار سرگردان و سرگردان و ادحیر فی الواثق بالہ
 احمد السید علی ابن السید محمد حسینی التبریزی عفی عنہ عن
 کہ چون بعد از شمول الطاهر سبحان و عطا یا تو فی ملک
 بواسطہ رسیدن بخدمت طبایر ان و مطالعہ کتب معتبرہ
 ایشان از فحول معالجین و حکما متقدمین و متساخرین اطلعا
 بعضی از علم ابدان کہ در تحت شان و عمدہ عبادت حضرت
 موقوف با دست حاصل کردیدہ و درین اثنا بحکم از
 دقیقه و اشارات رقیقہ حکما و علما برخوردار شدہ کہ بے



مهارست و کثرت مجالست انخفاف آن عبارات محض
 انقشاح آن اشارات مشکو معذرو متعسر بود پس ^{بعمر}
 خود را در درس و بحث صرف کند از آن بنا علاج کند ^{و جسم}
 خود را بشفاف نشانی الا مقام کما شسته تا آنکه بحول ^{دقوت}
 شمه از اسرار و رموز طبابت بمقدار وسع و طاقت بعد از ^{بشما}
 سپار و رحمت بشمار از معالجه امراض ناسازگار خصوص
 مرض مستمعی بطاعون و وبا حفظ آیه اهلین منما بحرته ^{بعبا}
 دستیکم کردید هر چند که حوصله طاقت و قوه ضبط ^{بسی}
 غیب شد و لیکن بمضمون ایسور لا یسقط بالمسور و مفاد مالای
 کله لا یرک کله این خبر بجماعت شکرانه این نعمت ^{عظمی}
 دینت کبری بحج آوری چند ورق مخصوص که در آنها ^{مکتوب}



احوال این دو مرض بالخصوص و بهین طریق خلاص
عوام و خواص اقدام نمود و هر چند برخی از آن مطالب که در
رساله مذکور است در کتب طبایعیه مستور است لکن کالدر^{نمونه}
هر یکی در جای متفرق و متباعد بود و پیدا کردن آن امری
غایت تعسر و کمال تعذر بود و لهذا بختی خواست رساله^{بنام}
که جامع با بر اقوال طبایعیه متقدمین و متاخرین و حا
شود بعضی از اسرار مطالب دقیقه و رموز مسائل رشقه که
ذهن قارئه طور نموده و تجربه رسیده تا منافع آن عاید
جانی شده و با فرج و نبوی و آخر و این کمترین کرد و متوکل^{علیه}
احمدیلم آنرا در قید کتابت کشیده بقانون اعداج موسوم
و اسباب و علامات و طریق اعداج را بجهت خلاصه^{من} نامس از این



الم پرستم و غم پان نمود و بندای خطاب و سپاس
 زلفت پذیرم کرد و بنام نامی پادشاه بیتی پناه داد
 جاه سکند سپاه سلیمان سریر صف وزیر پر وزیر غمت
 انجم رفعت خورشید افسر هر شهید تخت غنچه گلستان کوه
 کشایه لاله بوستان فرما روی نظم پناه زمین پادشاه
 زمان مبرج دولت شه کامران که تمکین وزیر پادشاه
 از اوست تن آسای مرغ و ماهی از اوست ^{الیدور} ظل الله فی
 رافع ریات العدل والان وقامع التویه ^{الیدور} تطلم و اطعیا
 مرکز الحکم و مدار الاطبش والارکان عرسه لایم لا
 لکبار و متمنه الصغری اجل من الدهر اوزنک ^{الاعظم}
 خواقین کامکار و مملکت پیرا شهنشاهان تاجدار سلطان

الکائنات

سلطان اسد وقت بکاشی

مجله علمی و ادبی



و انخافان المعظم لم يوجد شدة قط بين الامم معين السلام
و المسلمين حافظ الوية رب العالمين سلطان ابن سلطان
ابن سلطان و انخافان ابن انخافان ابن انخافان
رقاب سلاطين العصر ابو الفتح و لفظ و النصر نظم جبهه
خسرو نادر نظر کرده لطف پروردگار جوان و جوان
روشن ضمیر بنشش جوان و به تدبیر و اور و در کمال
صاحب سلطنت پروزل ناصر دین محمد ناصر الدین
دین کرده از بهر شریعت حق سجد معین لاریت حاد
حاده محرقه بنار احد و خیام نقباء مشدوده باطن
الاله الا بد نظم ای مکان سخا و کان کرم قبا و قنار
روسیه باد حاست چودوت سرخون باد و شمن جرم

و چون آغاز و انجام این کتاب بحسب تفرجام مربوط بمن
 عطا شد و حسن تربیت حضرت کردون رفعت سرکار سو
 قضا اقدار بنده کان والا مکان سکندر شان فریدون
 نشان شقیق شقه شاهنشاهی و رفیق اورنگ طلق الهی متین
 محفل حکم و فرمان محظرو حال فرمان فرمایان دوران جسمه
 والذنب انواب شاهزاده اعظم حمزه میرزا حفظه الله و ابقاه و
 من کل محذور و وقایع بود پس هر شخصی را که بهره از این کتاب
 حاصل کرد و لازمست که بعد از دعا گوید حضرت شاهنشاهی
 مد ظله العالی دقیقه در وظیفه دعا گوید مجد و تبال و عزوا
 سرکار اشرف والا ساجده و ایهال رار و اوهایرند از رجا
 از عاطفت بے انهای همایان هوا تحققت منت خلق

کریم طلب طبعان زبان آورو سپار هوش و لطیف
خردمندان عیب پوش نیست که هر جا نظر کمیا ^{بر}
سکو و خطای مؤلف این مؤلف و محرران ^{بمقتضا} مقرر اندازند
و عین الرضا عن کل عیب کليد از رقرمزه کلک ^{عفو}
و اصلاح سازند هر که سخن سنج و پسندیده است
اینه مردم سنجیده است بهر آنکه بسی پیش و پس ^{ثقل}
کسی پیش کس ^ن چه بصران هرزه کار و پروده دار
ناهموار عیب منی را بر خود می انکارند و طلبه تهمتان
چین و هوشمند استوده این چند ان تهذیب اخلاق
اصلاح عیوب نفس خود گرفتارند که اصلاح پروای ^{کو}
هیچ آفریده را ندارند مامل و مسئول از کرم خباب ^ن

آنکه این کتاب را از شایسته ریب و ریاحی و مخطوطه خوا
و عوام فرماید منته و جوده و این رساله بر مقدمه و شش
مرتب گردید مقدمه چنمین گوید این کتاب ^{تحریر} سبب
این اوراق چند خیر کشت اول آنکه در این اوقات ^{که این}
مرض بعضی از بلاد اشد بوده و لهذا بنظر رسید که در ^{خط}
صحت و علاج این مرض چیزی قلمی نماید که باعث بهره مند
عموم الناس از عوام و خواص گردد و دوم آنکه در این ایام ^{زلزله}
سبب اتفاق می افتد پس احتیاط نمودم که مندرج ^ض
طاعون و وبا باشد چنانچه رئیس فدا سغه رسطودر ^{مقا}
زلزله نوشته است که سبب زلزله خروج بخارات غلیظه است ^{سبب}
که در تحت کره ارض محتبس شده و زمانه که این بخارات ^{غلیظه}

در زیر کره ارض محسوس دید چون بخار با طبع علوی^{علیست}
تقاضای حرکت علوی خواهد نمود بسبب میل نمودن کره هوا
که در بالای کره ارض و کره ماه است پس این بخار را
مضطرب خواهد شد بجهت خروج و زمین را حرکت داده و شوق
نموده خارج خواهد شد و زمانی که این بخارات خارج^{سبب}
غلظت خود هوا را نیز متغیر و فانی نموده و از طبیعت خود بیرون
خواهد گردید و بدین شود که مخالف این ریا غلیظه هوا با^{عش}
میشود و غلظت نهار و نقصان قشای^{است} و از اطمینان
نوشته اند که در زمان مازله عظیمی اتفاق میشد و بعد از^{آن}
طاعون شدیدی و این نقل از عقل بعیدست بجهت آنکه حکم
طلب اتفاق نموده اند که هرگاه در هوا ظاهر شود چیزی

عمودی در لون آتش و هوا غلیظ و مکرر و دمنده است بوقوع
طاعون زیرا که این امورات از علامات طاعونست و از مقوله
ارسطو معلوم شد که زلزله سبب غلظت هواست و از اینها
حکما مشخصست که غلظت هوا سبب حدوث مرض طاعون^{ست}
از آنچه انبر سال را نوشتم تا آسان شود بطلال و کنسیدگان^{ان}
حفظ مزاج کردن و ضابطه علاج و افراطون حکیم گفته است که
بطیب حاذق واجبست که معالجه نماید بمرحی که مستعدا^{ست}
بمرض پیش از وقت تا اصلاح نماید استعداد و انحراف مزاج^{جرا}
پیش از غرض مرض ~~سیسم~~ ^{چشم} آنکه بعضی از طبایا باین امر^ض
معالجه نمیکند مگر گاه گاهی و ملتفت نمیشوند مگر مبالغت^{صلا}
یافتن را از این دو مرض امر متنع و محال میدانند هر چند^{شک}

نست در اشکال این امراض و صعوبت علاج آنها که چنانچه
از این امراض چون آتش و قوت ممکن است و این آتش را میوای
نمود که هر کس تدبیر و صلاح بدن خود نماید بقواعد این
از این مرض صلاح خواهد یافت آتش که در شکم است که تقدیر الهی
و حتما عداوت گرفته باشد پس در هر حال توکل بر قادر متعال
باید کرد چون نیک و بد جان همه فانی است و هیچکس از کرب و
نعمت پاینده نیست مگر این که کتابی یادگار گذشته باشد
مردم از آن منتفع گشته و بدعا خیر و آوری و نمایند لهذا
فیقر نیز در کتب اخلاص تحقیق و دقیق نموده و آن معالجات
که بر درایام تحریر و مهارت تحصیل نموده بود علاوه کرده
تصنیف این ساله نمود و مسلمین از آن منتفع گردیده و موافق

بدعای خیر یا و اور نمایند و الله الموفق والمعين
 اول در تعریف طاعون و دبا باب دوم در بیان
 آن باب سیم در علامات و آله بر حدوث دبا
 چهارم در حفظ صحت و بیان مستعدین بمرض
 پنجم در علامات این مرض باب ششم در علاج این
 باب اول در تعریف دبا و طاعون بدانکه و با حال
 میگردانند و بعضی که عارض میشود بچوهر مراد از آن تا
 میکند با رواج و اخلاط و با طراکت میگردود و با لغت معنی
 و چون در بیان موت و این مرض مناسبت کلمه هست از آنجهت باب
 اسم متممی شده و طاعون ورم یا زهره است که با همت
 ظاهر میشود و زیاده از حد ازین میماید و اطراف آن بزودی

یا سبز یا سرخ میگردود و گاهی باشد که هرگز متغیر نشود
اصل آن در لغت طبعیون بود و این لغظ را استعمال نمودند
ورمی که در گوشت عده و حادث شد ^{بسیار} با غم از آنکه حاس
باشد مثل سپاهنا و پنج زبان یا غیر حاس مثل غده و
زیر بغل پس گوش و یاد برین را ن میپاشد و بعد طلاق
بورم حار خاصه که در این مواضع حادث گردد و بعد استعمال
نمودند در ورم حار ملک بعد از آن هر ورمی که مملک باشد
حار و خواه بار و بعد طبعیون را معرب کردند طاعون شد و شیخ
ابو علی نیز در قانون چنین نوشته است **باب ورم**
در سباب انمروض بدانکه سباب انمروض چنانچه در کتاب
طب استوفی بین مذکور گردیده چهار است **اول**

با اعتقاد بعضی اقربان اجرام علوی است مثل مقارنه ^{حل}
بایترنج که در وقت مقارنه آنها این امراض ^{مسکرو} حادث میگردد
چنانکه بقراط ذکر نموده است که در زمان ^{حل} با مریض
مقارن گردید پس مرض و با حادث شد و کیفیت آن ^{چنین بود}
که هرگاه صاحب بیمار شخص دیگر نظر میکرد با شخص ^{فقد}
سرایت میکرد و دیگری از طب نوشته است که در زمان ^{حل}
بایترنج مقارن شد و بای عظیم حادث شد و زمانه که ^{حاصل}
این مرض شخصی دیگر نظر میکرد دفعه بر آن شخص سرایت میکرد
و این مرض تا مدت هفت ماه طول کشید و تا سه ماه مرضی ^ن
خالص میگردید و در ظاهر بدن ایشان هیچ نشانه از ^ن
و تبور نبود و سه روز نمیکشید که مرضی فوت میشد و بعد از ^{ماه}

فیه الدم رفع شد و در ظاهر بدن ورم یا اثره بعمل میاید
هفت روز مرض ملاک میشد نوعی این مرض ششده و نمود که
ربع سکون نماید مگر ربعی دیگر از طبس این چنین نقل
کرده است و قد طون حکیم نزد کتاب اصول خود گفته
زمانه که رطل با مریخ متعارن شد در اکثر اوقات و باقی شد
و طاعون و اشغال اینها از امراض خفیه بعمل میاید و در
شیخ خیرچین معلومست که در قرن ثانی کتاب اول در علم
ثانی نوشته است که گاهی میشود که جمیع سبب کردار کو اکت
در موضع واحد پس باعث میشود شدت حمی تا با اعتقاد و
اینها همه علل متسلسله سبب و و حکیم بخارات و خفیه
مفصله است که سبب حرکت افلاک یا انظار که کتب

شمس که از ارض منعکس شده بمثل میاید بشرط انعقاد و هوا و
 آنچه است و تیکه ظاهر شد کثرت شهاب و حدوث برق
 ابرهای سرخ رنگ و در هوا انوار مختلفه مشاهده کردید
 بوی بختی که این عدا و دلالت میکند کثرت بخره و خانه
 قابلیت اشتعال داشته باشد که اگر زلزله نار و یا تصادم خود
 بایکدیگر مشتعل گردد و این باعث میگردد و بفرساده و جوهر هوا
 خواهد بود و بار و احوال آن و سایر حیوانات پس بزرگ خواهد
 زیاده از بزرگ است همین که بحق طلب گفته است که بوی بختی
 برود میقلب نفوذ میکند و زمانه که هوا فاسد شد مزاج جمیع
 فاسد خواهد گرد و خصوصاً انسان که در او تاثیر بیشتر خواهد گرد
 در کتاب جوهر گفته است که بوی بختی کثرت لطافت برود

بیطون قلب نفوذ میکند و در اکثر اوقات این هوای متعفن از
قاتل زودتر هلاک میکند و بدین سبب و بایه که از سبب شام
بهم آید هرگاه آن در جایه باشد که هوای آن مستور باشد
اصححت از جایه که هوای آن مگسوست چنانکه تجربه رسیده است
که در و باند کور هر کسی که در زیر زمین یا مغاره یا سردابه یا
هشال انجا بوده از این مرض نجات یافته و از کلام هیچ
قانون هشاره کرده است نیز چنین معلوم میشود و باید
طیب در کتاب بطور آشخوفه نوشته است که گاهی و
عارض میشود بحیث حیوانات غیر از انسان بجهت آنکه ممکن است که هوا
کسب کیفیت نماید که مزاج انسان سازگار باشد و مزاج سایر
موافق نباشد چنانکه از طبای سلف نوشته اند که در زمان

ما و بایه عارض شد که بسیار از میاخ فوت شد و از پیا
 با صدی مؤثر شد و عکس این نیز نقل کرده اند و نیز نوشته اند
 که و بایه حادث شد بسیار از طایفه ناس فوت شد و
 طایفه ذکور احدی فوت نشد و عکس این نیز نقل شده است
 سیم اسباب رخصت مثل قنات کثیره که در حوا
 بلد واقع شده با از مرد و بجا و از متیه های متعفن و از مرطبات
 و انکشت زار های فتنه مثل کند ما و ترب و کرن و مثال
 اینها با صر بجا که گشته اند و متعفن شده باشند و
 هو متعفن و فاسد و کرم و پوس که جابوس نقل کرده است که در
 عظیمی شد و بسیاری از مردم گشته شدند چنانکه دفن کردن
 ایشان ممکن نشد پس هو متعفن شده و باشد به حادث

جمع هموره منهد و انشخص که از انمريض صحت ميافتد مرض
سيان مبتلا ميشد چيني که نام خود و سپر خود وزن خود و وزن
خود را فراموش ميکرد و حساب کتاب عجيب المخلوقات نقل
کرده است که يك باسپارک که دو فرسخ طول آن بود در
مرويه و موج آنرا بکنار انداخته بود و بعد از مدتي آن را
متعفن شده و بپي تعفن آن هوانيز متعفن و فاسد شد پس باطلا
کنفان ناخود با افتاد و طول کشيد بعد از مدت بسيار
يك طبعي حکم کرد که نمک سپار آورده بسا آن را بچيند
تعفن قطع شد و ناخود ساکت شد بعد از آن بزحمات بسيار
انرا دفن کردند و از حبله سبابا رصيه مني لطف بخارات معاوان
رويه است بخواهش که کرد و قير و آلانها يا بخارات سميه

ردی کیفیت است که از ابدان این مرضی بکواتا می نمود که
 هو متعفن شد تعفن آنرا زیاد و اگر غیر متعفن شد متعفن خواهد
 وزمانی که این هو متعفن است تشاق قلب هر شخصی رسیده و در
 تاثیر کرده مزاج او را فاسد خواهد کرد و تبعیت مزاج ارواح و ^{خط}
 فاسد خواهند شد پس حتی و بایه عارض خواهد کرد و ^{چرا}
 اسباب این مرض که غیر از اقران کواکب و غیر از بنیات و ^{نشی}
 مظهر و غیر از بنیات محبثه تحت ارض است که زمین نشو و
 و خارج شده و هو را فاسد نموده با و غیر از تعفن هو است که ^{سبب}
 اسباب ارضی است که جناب کدس بجای غریبه ^{بصر}
 و ستاده و بیش را مخفی و مستور داشته بجهت پادشاهان ^ص
 تا مردم از معایب که دیده بجانب خدا راجع باشند ^{طاعون}

سبب حقیقی نیست چنانکه در خصوص و با آمده است از آنجا

مرض مخصوص مجهول مرسل من است تعالی عالم معنی بر

و با مرضیت مخصوص و با معلوم از جانب خدا عالم فرستاده

شده و در تورات و زبور و اورد شده ز طایفه که جناب

سبحی اراده نماید تعذیب عیان بخصوص مرض طاعون

میفرستد پس مردم تمام با پیاپی شده در دامن سبب این مرض

و علاج آن و مضایقه نیست که چون مشیت جناب بار

ایمه علاقه گرفته که هر چیز را با سبب جابر نماید پس

مذکور به بقدر سبب ظاهری این امراض نموده با و طبایع

واله و متخیرند در کیفیت علاج آن بجهت آنکه در بعضی اوقات

بعضی از این مرضی سالم و سایر علامت خنده موجود است

و با وجود این مریض هلاک میشود و در بعضی نفع و بالمرة
 ساقط و دست و پا او سرد و اکثر عدا^{مریض} تا موجود مع هذا
 نجات بسیار پس دست بر شخصی عاقل و عاقل را که
 مرض حادث بجناب بار غرضه متوسل شده از معاصی
 تاپ کرد زیرا که جناب اندکس سبب ان مرض است و تاپ
 عیسیان فرستاده و سبب ان مرض تحقیق عیسیان است
 لهذا ضرورت که از آن راجع باشند و توکل بر قادر متعالی
 که حافظ و واپس صحت نیز خالق ذوالجلال خواهد بود
 بر این هرگاه شخصی در حفظ صحت و علاج ان مرض و جمع
 باین داعی بحث نماید جواب داده میشود که موافق حدیث نبوی
 صلی الله علیه و آله آجال مردم بر دو قسم است عمومی و

می تواند بود که حفظ صحت و علاج این مرض از جهت دفع این
 معتق کرده و به علم باب پنجم در علل و آثار و
 این مرض بدینکه کثرت شهاب و رجوم و نيازک در اکثر
 تابستان و در فصل خریف مندر است بویا و همچنین کثرت
 ریح جنوب و صبا در کانون اول و ثانی و علل و آثار آن در
 خریف و در اول زمستان بدون بارش است و لا می کند یفا و مزاج
 زمستان و قلت باران و سرد هوا و کثرت ریح جنوبی و کثرت
 هوا یک هفته و صا آن یک هفته سردی هوا شب و گرمی
 روز نیز است نیز در یکی و با و از علل و آثار و این مرض است
 نفس کشیدن خفیف آید و نپاشد و آدمیرا از نفس کشیدن
 میشود و چون کسی بر جا بماند بر آید و در هوا نظر کند غلیظ و در

می پسند و از جمله علامات داله بر حدوث و با تغییر قصه است از ^{صع}
طبیعی خود خصوصاً تا بان که بسر وی مبتدل شود و بسیار
تیر که هوا در استبان و ظهور جرم و شهب و عمودی مثل ^{سه اول} شش در
خریف و ایون و رو نیز دلت است بر حد و با و دیگر از علامات ^{این}
کی نیست با بسیار ابروی اما عداوتیه که نیز دیکه حد و
ولات میکند است که حیوانات و انحرش مثل لک و پر ^{یک}
و بد و عصفور از شیانهای خود میسرگزیند و بجای دیگر میرود
بر چند تخم که نشسته و یا جوجه بر آورده باشد حیواناتی که از غفونت ^{تله}
می شوند مثل وزغ بسیار میباشند هرگاه انمراض از سبب رات ^{تحت}
ارض بعمل آمده باشد حیواناتی که در زیر زمین میباشند مثل موش برود
زمین هر ایمی می آیند و بهور اهما خود میروند اما ^م

در حفظ صحت و پان مستعدین بیمار ص باد که سر او از پشت که مرد
بکرزند از آن بلا و یک طاعون و وبا باشد و ده باشد بجهت آنکه آدمی کمتر
از لک لک و پرستوک نمیشد که از جای که عفونت ^{فرار} میست
در موضعی سکنی میکنند که عفونت نیست و تنبیه حیوانات با عدا
از این عفونت میگریزند پس انسان بطریق اولی باید بگریزد بجهت
انسان عاقل و متفلسف در کلیات و جزئیات مانیستین ^{کر تخمین}
که غایت باطل مثل غما و جهال بود و لعب پیشه خود ساختن با غما
جمع مشغول معصیت فالتی رخص و بما باشند و کر تخمین ^{آن} بجهت
تو شتم که نعوذ بالله که بعد از حکم ختمی فالتی سبحان از تحت فرمان
و حبب الازمان پرون خواهر شد حاشا و کلا فان اجل ^{لآت} است
و انما تکنون ایدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده و اذا ^{حأ}

اهلهم لا يستأخرون ساعة ولا يتقدمون ذرة از جهة آن حکم
 بکر تخمین شد که این مرض سرست زیرا که در سرایت ^{جست} تنگنا
 از مزاج طبعی خود مزاج دیگر و نامعنی در این مرض بدرجه تحقیق ^{است}
 بلکه در حقیقت امر از سرایت و عدم سرایت آن تا حال ^{مشخص} احدی را
 معلوم نشده است ایچنانکه بکرات مشاهده نموده ایم که بعضی از آنها
 مریض شده و کلا فوت میشد الا یک نفر در بعضی مشاهده کرد
 که بخیر فوت شد و باقی سالم ماند و آنیکه از این مرض ^{میرد} است
 او را سیکر و شخصی که علی الدوام کار خود را پرستار مریض
 و تخمین مریض نموده بود و با هیچ تاثیر سیکر و اما بجهت آنکه غالب ^{این}
 و در مرض بحیث تغییر و فساد جوهر موکسپا شد و مزاجی که مانده ^{سبب}
 کیفیت از کیفیات ^{مواضع} باشد قوام و رود و در آن کیفیت ^{بیمیه}

و یا متعفن^ه جدید را ندارد و در صورتیکه اضطرار استعدا^د
و مناسبت آن کیفیت جدید نباشد و متعفن^ه فساد با^ل الت^ه
و سمیت در او تاثیر کرده و فاسد نموده و مریض خوابد و کس^س
طب لازمست کسیرا که طبع از قوام و دوام مزاج و روح خود
ندارد که از باب حفظ صحت خود را از هوا مخالف نکند و آری^ی
و بالخصوص شخصیرا که خوف و واهمه غالب باشد پس او را از^م
کرکشین زیرا که اهل واهمه را قوت متخیله تصور صورت و با^ر
نماید بجهت مزاج فاسد خیال کرده چنانچه و ا^ح
و هشال^ل انجاء در دفع فساد آمده حتی آنیکه بالمره از^ص
بدن دست کشیده و متوجه مجامده خیال خود چنانچه^ب
سبب اضطرار عفونت حاصل نشود و سرتی^ق قلب درو^ح

کرده باعث صحتی و بانی و یا طاعون میگرد و تجربه معلوم شده
که شخص متوهم از این مرض بسیار مراضی که بقاعده طب مسری
سرایت کرده اند خلاصه یافت و متوهم را که کشتن لازم بجهت دفع توهم
و خوش خود و غیر متوهم را نیز بجهت حفظ صحت اولی و انبساط
و هرگاه که کشتن ممکن نباشد باید که در مکان بلند منزل
هرگاه بسبب تجارت مجبور رضی باشد در مکان کوه و سرداب
امثال اینها منزل کنند اگر بسبب اسباب سماوی باشد که بگویند
یا بسبب اسباب ارضی باشد که از قنات مجاور بلد و یا از مرداب
و مزارعهای رویه و یا هرگاه و یا غیره امثال اینها باشند
که در خانه و خیمه بطرف شمال کشاده باشد و باید که کوه یا
صحیفه یا از چیزهای متعفن و مزابل و کثافات پاک نموده

و بنزل هر که و کلاب بپاشند و یک دستمال به کلاب ^{و هر}
و عند آن لوده در دست نکه دارند و استشمام نمایند و در ^{اطراف}
خود پنج و برک پید و برک بخور و به وسیله ^{جمع} ایشانها
نمایند و هرگاه هوای گرم باشد بصل و کافور بخور نمایند ^{و اگر}
هوای سرد باشد بصل و عود و کندر و عنبر و سیلخه و ^{عود}
لبان و لادن و میعه و مسک و ایشانها بخور نمایند و ^{تنقیه}
بدن از خلط فاسد و رطوبات فستیه نموده اصلاح و تعدیل ^{مزاج}
فرمایند و از هر چه میل تخفیف و تبرید نمایند و تقبیل ^{طعام}
کرده و از غذای رطوبه خورز نمایند و بالمره ترک ریاضات ^{نموده}
و از حمام حتمیست فرمایند و اگر بحسب ضرورت بر وند ^{مکش}
نکنند که بسیار مضرت است و از جمیع حیرتسناپ ^{بجسته} لازمست

آنکه قوی را ضعیف نمایند و از داخل طعام نیز احتراز کرده و
تشنه بایستد بنمایند و از گوشت و چربی و شیرینی و میوه
سریع لتعن جتناب فرمایند مثل زردآلو و توت و انجیر
انجیر و از اغذیه ترشیات میل نمایند مثل انجیر سرکه و آب
و سماق و آب لیمو و آب انار ترش و آلبالو و زرشک و آب
نارنج و سیب ترش و به ترش و مثال انجیر چاشنی زرد
باشند و هرگاه در هوا سحاب باشد خروج از منزل جایز نیست
اگر بحسب ضرورت از منزل بیرون روند پس باید که یک
بندل و سرکه آلوده در دست خود بگردانند و استنشام نمایند
و قدری سیر را گویند و با سرکه مخلوط نموده در ظرفی که آشته
متصل استنشام نمایند و بوییدن جوهر غنسا و پودر ^{حلیث}

منتن که با سر که قتل کرده باشد و در منزل که آشتن آن نبرد
باب پار مناسب است و باید دماغ خود را از راهی که باید بود
محافظة نمایند و در روز خوابیدن جایز نیست مگر با نخس که
باشد آن هم بعد از مضطرب تمام در وقت قتل و جایز نیست
قوی و تعب و مشال اینها بجهت آنکه اینها تسخین خون و سایر
نموده ارواح و قوا را ضعیف ساخته تحریک حرارت غریبه خواهد نمود
و باید که از شرب شراب و شیرینما نباشد بجهت آنکه شرب تسخین
نموده متعدد عفونت خواهد کرد و در این اوقات از حیوانات لطیفه
مضایقه نیست مثل گوشت جوجه و بزره و بزغال آنهم با موصات
مذکوره و از خوردن دویه حاره با غذا و غیره احتیاط نماید
و از صنی که اندک جایز نیست و از راهی نیز بر شیرینما نباشد مگر از آنکه

کوچک باشد آنهم با سر که وار شربه شربت لیمو و شربت نارنج و شربت
 غوره و شربت تمر کجرات و شربت زرشک مناسبست و باید که
 از هم و غم و فکار فاسده آفتاب نموده بهر وجه که با بقوی
 قلب مشغول شد و از اشتغال مفراط نیز احتیاج نماید بجهت آنکه
 اشتغال مفراط بد را ضعیف نموده و ارواح و قوی را تحلیس خواهد
 داد و باید که در اطراف بلد و صحن خانه را پنجه‌ها که دفع عفون
 بخور نمایند مثل برگ عرو و ابل و برگ سرو و صنوبر و امثال
 آنها و از طبایع متعین نوشته اند که در زمانه و با حوائج
 شد از پنجه‌ها که دفع عفونت بیکر و در اطراف بلد سوزانند
 پس تا حوالی سبب انقباض رفع شد با وجود آنکه در غیر این بلد
 حول و حوش آید تا ذکر آنکه انقباض او را بکمرش و در اکثر

بلا دروم این بخور را بجهت دفع عفونت در ایام این امراض
هر روز صبح و عصر استعمال نمایند و بی مایع و مؤثر
میدانند و صفت آن نیست غودر سبک و غیره و از هر وقت شیرین
از هر یک نیم مثقال با دانه تلخ آویشن مرزنجوش برک عرعر
ریحان سماق از هر یک ده مثقال لادن پانزده مثقال اخرا
کوبیده و غسل نموده قرص ساخته هر روز صبح و عصر در میان
نخورد
نیمه اند و بخور مرزنجوش شکار اقیاس پار ثور است و باید
مجموع هفت اجزاء نماید بجهت آنکه باعث بخونت هواستعد
عفونت آن خواهد گردید و تجربه رسیده که شخصی که شکار
نمیرد
ایمراض اتفاق افتاده و مروان بن زهر که از طبایع
نوشته است که هر شخصی که در ایام این امراض پیش از طعام

قدری از برک خاص بزی بخورد از این مرض خاطر جمع شود
 و تجربه رسیده است و نیز مردن گفته است که هرگاه شخصی هر روز
 یکصد و پنجاه خشک بیکصد و منفر کرد و دوسه عدد از برک سبزه
 بخورد و فقط صحت او خواهد گردید و با لبوس نیز در مقابل
 چند لکیموس نوشته است و وصیت بر هر شخصی که در مزاج
 خون غالب باشد بایضا نماید و تنقیه نماید هرگاه اضراط دیگر غالب
 و باید که تنقیه را با ادویه بارده مرقه نماید نه ادویه حاره
 و صاده و مکه که استعمال نماید این ایام مناسب است و پس از
 بجهت تصفیه خون و طفا حرارت سه روز هر روز هفت مثقال
 مغرلوس در آب کاسنی یا عرق آن شیر کشیده صبحها بخورد
 بعد از نماز و اگر از جی که مذکور شود در ایام این امراض بخورد

بسی مناسب است و صفات آن هست کپره زان صبر سقوطی

سه شقال و از مرگی و دو شقال و از عطران یک شقال ^{کویده} احرار

و بقدر نخود حباشه و در سایه شک کرده در ایام ^{من} این مرا

در هر هفته دو دفعه سه روز در میان هر روز صبح پنج عدد

میکنمایند و روس حکیم و جمعی از طباطبائی متقدمین تصریح ^{اند} نموده

که درین دو نفع عظیم و تر عجب است و تجربه های کامل شده

که تفصیل آن باعث تطول است حتی اینکه تفاق نموده اند

همچو احد مشاهده نشد که در ایام و با این دوا باین قرار بخورد

با نمرض مبتدا کرد و بدین تجربه تجربیه پس معلوم شد که در

سابق در ایام این امراض بهر شخصیکه از این دوا داده بودم ^{از}

انمرض نجات یافت یا حت مزبور بجهت دفع و اهمه و تقویت قلب نیز

بسی است و از این حب بحسب ضرورت تا یکمقال خوردن جایز است
 اما بعد از تنقیه مناسب است و اگر بجهت دفع سمیت و ^{تقصیر} اسهال
 هوایم مقال جوهر پورنه علاء نماید بهتر خواهد بود و اگر در خانه منزل
 نماید که ششیا کبوتران در آنجا باشد با نخا صید بسیار از
 طاعون و وبا و باعث از آله وحشت خواهد گردید و هرگاه هر روز
 یکمقال از ترایق ربه بخورد البته از سم بواسطه ^{صفت} می شود و
 آن نیست جنلیا تا مگر کی حب الغار را و نذ طول از خراش
 هم کوفته به وزن دو عسل مضمّن بشویند بعد استمال نماید
 و خوردن ترایق ثمانیه نیز در این باب مناسب است و ^{اینست} وقت آن
 بکیرند اجزاء سابقه را که در ترایق ربه گذشت بعد از ده روز
 پنبی و پوست پنج کبر و قسطیخ و طهون اجزاء مساوی بهم گویند

بجس بشند و استعمال نمایند قدر شربت یکمقالست و او ^{نقطه} ^ن ^ن

از درونج عقری در اندرون خانه با نخ صیبه با اسن از طلا ^ن

و با پیا و با خود داشتن گاه راجحه تقویت قلب و رفع خوف ^ن

طاعون و با مؤثر است و مداومت فاذر بر معده هر روز بقدر ^ن

حافظت و مانع ضرر هوا و بایست و مداومت حب شاطی ^ن

ترقی نموده ام نیز در این ایام سی مناست و صفت آن ^ن

کتیری کون لعل خشان افیون ابریشم مقراض صمغ عربی ^ن

رب التوس زرنب شاسته عقیق منی حب محلب ^ن

مرورید نامخته درونج عقری کا هر با فاذر هر حوی ^ن

موم با ورق طلا اخراستحق و صلایه نموده با ^ن

حب نموده هر روز صبح و عصر میل نمایند قدر شربت ^ن

ای شش عدد و خوردن حب فاوهر نیز در غیاب بختی و
 مرضی سبب نفعت و صف آن نیست بکیرند از فاوهر حیوانی
 و از طباشیر و مثقال و از تخم ریحا نیم مثقال اجزا را کوپد به آب سیر
 حب نموده صبح دو عدد عصر دو عدد میل نمایند و از طباشیر
 یک جلا برقیب داده و مناسب بودن آن در این ایام جماع
 نموده و صف آن نیست بکیرند از کل ارمنی و مثقال و از آب
 و آب گاوزبان از هر یک صد و پنجاه مثقال و از رب انار شش و
 شربت لبو و شربت حماض از هر یک پنجاه مثقال و اگر شربت حماض
 نباشد آب حماض اسفیدال بکنند اول با یکل ارمنی را کوپد
 و اصل این آبها نموده بکند زنده تا ته نشین شود هر روز صبح شست
 دو نروده مثقال بخورند و خوردن تریاق فاروق و هر مقه و دوز

هر روز بقدر کین خود سپارنا بست که آب کاو زبان با عرق
کاو زبان و با کلاب سیل نمایند و با نیوس نیز در کتاب تریاق ^{قصیر}
نقل کرده که در زبان و بای عظمی حادث شد پس هر کس که زبان
فاروق مداومت نمود از این مرض نجات یابد و اولی نیست که چند روز
پیش از این از حبس ^{بقا} آن ذکر کردیم عبارت از صبر و تر و عفران باشد
بخورند و بعد تریاق فاروق مداومت نمایند بهتر خواهد بود و نفع ^{آن}
در این مرض آت کثیره تجربه رسیده است و از طب متقدمین ^{معه} نیز
بجمله سلاطین و ارکان دولت ترکیب نموده و بخورن قادر بر ترمیم ^{کرده}
و حمایت آن تقویت عضله ریه و صلاح تعفن بواسطه ^{صفت}
آن نیست که نزد کل سرخ و اشخوان آل بود و زبان فیل و طبایر ^{شاز}
هر یک دو مثقال نیم و ارکل رنسی و کل مخوم و تخم تربنج و تخم ^{ضن}

و تخم ریحان از هر یک دو مثقال و از بیدین و صندلین از هر یک
 سه مثقال و از عود مندی و همین سرخ و جد و از خطایه و ابریشم
 و درونج عقری و فریطوس از هر یک یک مثقال نیم و از کاوزبان
 چهار مثقال و از مرورید نه و یا قوت رگ و لعل زرد و زرد و
 معده و غیره شک از هر یک یک مثقال و از قند مکرر و دست
 و از شربت سب ترش مقابل جمع خرا و اگر شربت سب یا شود
 شربت به ترش عوض آن میشود و از کلاب است مثقال بطریق متعارف
 همچون نموده هر روز صبح ناشتا دو مثقال و یکدانه تن و نفا
 و از طبایع شقاق نموده اند که در این مرض مجموع منشا این است
 مجربیت و اما مستعدین این مرض آن اشخاصند که بدن ایشان
 از اخلاط رویه که مستعد غفوت است منتهی باشد که در آن تعفن بود

تا اثر خواهد کرد و از جمله مستعدین آن کسانی که بدن ایشان ^{ضعیف}
باشد و آنرا که در جماع کثرت میکند **باب پنجم** در علامات
این امراض بدانکه علامات حمای و باثیه است که مریض در
باطن خود حرارت مفرطه احساس مینماید و اما در ظاهر بدن حرارت
نمیشد و نفس مریض عظیم و متواتر و متعفن میشود و کاسی باشد که
خسالت نفس تیر باشد و زبان مریض خشک و قلیق و اضطراب
شدید و وجع معده و طحال ^و پدید آید باشد که تنوع ^و تغییر
و تغییر صفراوی یا سوداوی عارض میشود و با اخلاط چرب و پرو
میآید و کثرت پوشی و غشی در پیرایه شقاق میآید و عرق بدبو
و بر مریض بد رنگ و بدبو میآید و کاهی باشد که لون بول سبز
یا سیاه میشود و در اکثر اشیای مریض ^{بعض} با تره ساقط میشود

مرض در اکثر مآلها فقط در بعضی ضعیف و غیر قوت ^{نقص} مرض
 میگردود و در کثرتش صفی و بحال صفا و اتفاق میآید و گاهی
 شک و دین و اشتراط عقل و سحر مفراط و وجع در حواله قلب میآید
 بسا باشد که ثور اشقر و هم عارض میشود اما در اکثر زود ظاهر شده ^{وزود}
 بباطن میزند و آبله و قرصه نیز ظاهر میگردود و در اکثر لون ^{لبها}
 باد بخانه میگردود و اطراف بدن مثل خیر و میگردود و گاهی ^{بقی}
 میافتد حالتی مثل استقاد بر از نرم و چرخ و زبیدی میگردود که
 چیزی روغنی که حشه اند و بول گامان و گاهی ^{مست} سوداوی
 و در بعضی نیز سوداوی میشود و اما صفراوی کثرت و این ^{صفت}
 باعراض مذکوره تب میکند و غشی و برد اطراف تشنج و گرا^ن
 متهمی میگردود و در بعضی زخمی و بائی علیل و جاتر حرارت ^{منقط}

اگر معالجه یا خود بخود او را رشد مرخص نجات میابد و آن طلاق ^{سکون}
 و در بعضی قیام طلاق کرم میاید اگر زنده باشد دلیل صحت است و ^{اگر}
 مرده باشد دلیل موت و جانیوس در شرح فصول بقراط گفته است که
 بعد از آبیته و ردیه این جمعی عتقاد میون کرد و نتیجه آنکه عرض ^{بعضی}
 در اکثر کادست و اطیب متاخرین نوشته اند که تبای حمی ^{بسیار}
 از جهت خوف و سدا بطیب طاق معتبرت بجهت تمون عرض ^{آن}
 ما دام که در زاید است و انعلامات این مرض نیست که علما و ^{بها}
 ظاهرا بآزفت باران و کثرت شهب و هجوم و کدورت هوا
 و اتفاق فسادن این امراض در مجاور و یا خود آن بلد اما
 علما ^{مشق} طاق ^{مشق} بآنکه طاعون شور است که چک ^{مشق}
 و یا از آن که حکم و یا از آن بزرگتر بقدر که دو و یا از آن بزرگتر

سوزانیدن شدید و بدن ظاهر میشود و زیاده از حد انداختن
بیمایند و نوعی التهاب میکنند که علیل خیال میکند که بقطع
بر آن موضع نهاده اند و یا آهین را می کنند و اطراف آن
و کبود و زرد و سرخ و یا تیره رنگ میشود بحسب سمت و جهت
و با این مرض گاه باشد که قه و خفان غشی عارض میگردد و
این مرض از ماده ستمی باشد که عضور فاسد کرده و کیفیت رویش
آن از قلب شیرین برسد و این مرض در اکثر اوقات در چهارم
و در اکثر اوقات این ماده در عضای ضعیفه رخوه حادث میگردد
مثل بن ران و زیر بغل و پان و پس کوش و مضین و در
جایهای بدن که اعضاء میگردند و بدترین همه آنها
در زیر بغل و پس کوش عمل آید بجهت نزدیک بودن آنها به اعضا

رئیس حقیقی باشد پس کیفیت رویش آن بان غضب تاثیر کرد
بزودی مریض را پاک خواهد کرد و اما علاج این امر
بدنجا اولاً در علاج و باثیه تعدیل و اصلاح هوا از دست پانچر
که در حفظ صحت کشت و در اول امراض تریاق فاروق نیمه متعادل
و اگر طفل باشد بست بسن او بدمند بعد کمزراک چهار شیر در آب
شیر کشید و یک عدد قرص کا فور یا دو نخود کا فور جو و قدری آب
داخل آن نموده مریض بنهد و صفت قرص کا فور است طبعاً شیر
کل سرخ شحم که و شحم کا فور شحم کا شی شحم فرو صندل سفید نشا
صمغ عربی کثیرا کا فور جو که طبعاً بزرگ قطونا بقدر سه دانگ
ساخته استعمال نمایند و بعد از آن اگر مریض غشیا و تهوع
باشد بدون قی باید چهار مثقال خردل را کوپده در آب کریم

بسنده

کشیده و در مثقال یک پنجم داخل آن نموده بر ریش میسازند
نماید و اگر طبیعت کامل اجابت نماید باید مال نمائید با خاکش و ^{شکر}
سرخ و انقوزه و در مشت ^{۱۴} ترکه و آب برک شمت ^{۱۵} او و روغن بادام
اجزاء جوشانیده و صاف نموده و روغن داخل نموده و سه ^۲ حصه
سه دست مال نمایند و اگر در لون مریض و یا پاک چشمها و یا نا ^{خنها}
کموت و یا کبودی و یا سیاهی ظاهر گردد و یا اعضا بنا ^ج تشنج و
بگذار و باید قصد نمایند از سابق دست راست و اگر خون نباشد
از قیال دست راست و اگر باز نیاید از رک سابق و یا قیال ^{چپ}
از پشت و مثقال سه حصه مثقال خون برود و باید فص ^{۱۶} و غیره
کش و بزند اگر خون جاری نشد شانه خومست و اگر حبه چکه ^{۱۷}
و یا هیچ نیاید پس موت و اگر طفل باشد حجامت نمایند ^{۱۸}

حالت فسد و بعد از آن اصلاح هوا لازم است با پنجره‌ای که در
 حفظ صحت کفشت بجهت آنکه بعد از خروج خون ز بدن طبعیت هوا را
 جذب خواهد نمود و چون در ایام این امراض هوا را سمیت و یا تعفن
 شده و اگر اصلاح هوا تنها هوای مسموم و یا متعفن را جذب کرده
 باعث ترکیدن مرض خواهد گردید پس باین سبب اول هوا را اصلاح
 بعد فصد نمایند و این تدبیر در فصد نمودن استحقاق نیز لازمست و از
 که در فایده کجیه اصلاح هوا بلکه در همه اوقات بجهت استحقاق و مر
 من بسته نیست صندلین کافور عود حسن لکین در غش
 میوه سندروس حلیث قرقر مصطکی غلک لبطم لادن غفران
 سعد و خرا بهل با و ام تلخ اسرارون پوست انار انوبس مفرد
 او مجموعی کسب امکان بخور نمایند و هوای خانه را بهنج

و کشیز و میوه ها خوشبو مثل بوسیب و اال انجا و ضل
و کافور و کلاب و نفثه و نیلوفر خوشبو و خشک سازند و اگر مر ^{بضا}
بجایه نقل سازند که آب از آنجا بگذرد و اولی تر است و اگر فوا ^ز
عملی تربت دهند نیز بهتر است و انجی مقام تقصیل است و
هر ساعت سر که و کلاب بکشد بکر مزوج نموده اند و دیوار خانه
و غیره بپاشند و آب نج یا آبی که بغایت سرد باشد هر قدر که خوا ^ه
مضایقه نمایند و اگر سبک یا شربی تمام اند که بسیار
بفست و اندازد که خوردن و بر تشنگی صبر کردن بسیار مض ^ر
و اگر آب نج پیدا نشود بجهت سرد نمودن آب و غیره قدر شور ^{قلی}
که تلخ است بکوبند که پوده و درین ظرف در آب قل نمایند
و یک ظرف روح و یا بلور را پر از آب کرده درین آن گذا ^{شته}

برودی مثل تخ سرد نماید بعد از آن استعمال نمایند و اگر شورید
 نشود قدری خاکستر و قدری نمک با آب ممزوج کرده بطریق ^{سابق}
 آبرو در میان آن نهاده بعد از آنکه سرد شد استعمال نمایند و ^{سنگ}
 کاود و غرابانج سرد نموده بر ریش بمسند و عرق غرور و کا
 نیز سرد نموده بمسند و اگر ریش نماید بعد از آن نیز بمسند و
 اگر قه ساکت نشود یکصد و پانز سفید را در میان یکصد ^{آغوره}
 شیر کشیده و قدر آب غنّاع داخل نموده بر ریش بمسند و
 و مثقال پوست پسته را جوشانده و آب آنرا گرفته و در مثقال
 سماق در میان آن شیر کشیده و هفت قطره آب غنّاع و
 پودنه و یا سیسبر داخل آن نموده بمسند و بجهت رفع ^{جوش} ضعف
 تقویت قلب بر ریش یکپال عرق کاود زبان را با نبات

و نیمکت شخم ریاری بوداده داخل آن نموده و قدری صند

و قدری پوست نارنج و درون خود از فادر بر معده پاکلا^{سده}

داخل آن نموده بر ریش بند و سه چهار عدد از حب ساقی

و حافظه لخته بند نیز مناسب است و خوردن حب^{حب} ط

فادر هر در این باب بسیار نفع است و با صواب این مرض بحکم عطر^{عطر}

تسکین حرارت و تقویت قلب از شر بت مطفیه بند^{صفت}

آن نیست بکمرندک کا ز با و آب کانی از هر یک صد مثقال

و از آب انار ترش آب بترین و آب سپ ترش از هر یک

صد مثقال و از صندل سرخ و سفید و بید از هر یک صد مثقال

و از کل ارمنی سه مثقال و از شکر سرخ صد و پنجاه مثقال^{مثال} و از

باشکر بقوام آورده در وقت عطش چهار مثقال شبت^{مرصن} مثقال

بدست خلاصه بر نوع که ممکن باشد تقویت و ترمیم قلب نماید
 و پینه و دست و پا و پیشانی منی مرض صندلین و کافور
 و کلاب متفصل طرایه میا و بریض نیز بخورند و اگر مرض چو
 قدری جوهرش در درشته ریخته پیش منی مرض بدارند تا حال
 و باکل ار و آب کشیز و صندلین و سرکه و کافور و آب سیب و آب
 خیار از هر یک یک در در میان شیشه ریخته بخورند و متصل به
 چمنی مرض بدارند و این طرا مذکور را با لای قلب و دماغ و کبد
 نمایند و صفات آن است بکرمه از کلاب و آب کا و زبان و یا
 و آب حمض از هر یک صد و پنجاه مثقال و آب شیرین و آب
 ترش و آب شیرین و آب سیب ترش از هر یک صد و پنجاه
 و از کل از منی و مثقال و صندلین و رخ مرجان و مرجان از هر یک

یکمقال و عفران و کافور از هر یک نیم مثقال اجزا مساوی است
و داخل سایر اجزا نموده گرم کرده و پارچه کتان بآن نموده
دل و دماغ ضعیف نماید و اگر حرارت زیاد باریک پدید آید
بدن بکمر تا گرم شود بعد تجدید نمایند و چند دفعه مکرر عمل نمایند
و اگر مریض بسیار حال باشد یکی چوبه گوشت جوجه را بکفنی ن
سیب سرخ و بکفنی ن آب به شش و چهار مثقال نعنای و دو
سماق آنقدر بجوشانند تا آب آن تجلیل رود و در صندل
علاوه نموده مریض مسند کند نماید آب انرا بخورد و فضل انرا پرو
و بجهت فواق مسمی و غشیان مریض یکپاله ماء اشیر باد و مثقال
روغن بنفشه با دام و دو مثقال روغن تخم کدو بمسند یا بکجد
مرغان نیم گرم کرده و در نعنای خشک داخل نموده میل نمایند

و بجهت کین قذری لعاب اسفرزه باد و مثقال روغن بادام
 شیرین ^{نفعست} برین مینهد و لعاب بحدنه باکل و غستان نیز بی آن
 و آب ناریش باکل و غستان نیز در لعاب بسیار مناسبست و اگر
 ده مثقال پوست فندق را سوزانده و در میان آب گرم ^{کشد} بشوید
 بخوبی نیز در آن مخصوص نفعست و در زمان سنگ بوز ^{مشل} آید
 و دغال شود بعد صدای کرده بکشد و مثقال با فشره قند که با آب نارنج ^{یا لیمو}
 چاشنی زده با داخل نموده برین مینهد و پوست نارنج را در میان
 آب به ساییده میل نمایند و در اکثر تنوع و غشیان و ^{یکت} حشرات
 کرم معبل میاید که در معده و استولده شده و حرکت آن باعث این ^{غواض}
 میشود باید پودر دفع کرم نمایند آن قرار می که ذکر خواهد شد و بجهت ^{اسهال}
 اگر افراط کنند جدا بکند که مذکور شود بی نفعست و صفت آن ^{کینه}

از کل کا وزبان و تخم کل سرخ که عبارت از تخم مراو باشد و
کلاب از هر یک پنج مثقال و از تخم بارتنگ و تخم صاف و کل سرخ
از هر یک سه مثقال و از صندل سرخ و دمنه و از طبشیر ^{یک مثقال}
و از نبات ^{یک مثقال} و دوا ^{یک مثقال} قابل طنجرا خوشایند و صاف نموده
و باقی اجزاء کوپده و دوا ^{یک مثقال} نموده با نبات بقوام آویزند تا چنانچه
با قدری آب باران بخورند و اگر اسهال ^{نمود} منقطع یک حب تر با
از حب طند کور بخورند که بسیار مناسب است و اگر نیم مثقال
باشش نخورد یا بقدر فلفل حب نموده دوسه عدد و با نبات
و اگر مریض بسیار چال باشد بخیچن چای خطایه با آب نارنج ^{یک مثقال}
یا آب لیمو یا آب غوره بدهند و خوردن موسک با صحر و
سپار مناسب است و در کاه کل بکلاف سرکه تر کرده ^{یک مثقال}

نمایند و عوض آب زرشک و آب انار ترش و آب لیمو
 آب غوره باندند چنانچه ضعف مریض بسی نفعت و اگر شحم
 ساقط گردد و مریض بچال باشد یا مریض بسیار غذا بخور
 و در اکثر چنانچه سقوط قوا و انزجار طبعیت نوعی از غذا بپس میکند
 که بسم میس میکند بعد از میل نمیکند در این احوال ضرورت است که آب
 غذا بنهند زیرا که اگر مریض محاکم نباشد که سر نخه او را بداند و خوا
 کرد و صلا بهر نحو که باشد و خوراندن غذا اهتمام نمایند و صند
 و کافور و پوست نارنج با کلاب و سرکه و آب سیب به ساییده
 متصل طلا به نمایند و اگر مریض بخورند و از اعراض نفست
 مثل هم و غم و غضب و خوف حذر نمایند و بعد از آنکه بدن گرم
 یک عدد قرص کافور با شیر بنهند و زمانه که صلا مار و چاهر

مثل تشنج سرمای اختلاج و دست و پاها و جلد بدن و سردی
اطراف و برآمدن سینه در وقت تنفس پس جلد نیت سوا تعدیل هوا
و جذب حرارت بظا هر بدن با دایره چرخه مثل صحابته بے شرط و دایره
نمودن آب گرم و نمک گرم که آب نمک جوینده با دایره شود نمودن
با برک پد که جوشاننده و گرم نموده با دایره اشال انجا و پوشیدن پوشاک
سپار تا حرارت بظا هر بدن جذب نماید و ضماد خردل نیز در این وقت
بسیار نفع است و صف آن نیت که قدر خردل را کوفته و با سرکه کشیده
جوشاننده و برپا کرده پس مالیده که ماکرم ز پاهای تا برانوی مرص
و بجهت وجع پا که مریض نیز این ضماد یکی مذکور شد بسیار نفع است و باید
این ضماد را بنزد دوساعت بماند بعد تجدید نمایند تا سه دفعه
و بدین از سر تا پا بر روغن سیب و به بدن میا و صف آن نیت که

سیب و به را گویند و آتش را گرفته و بقدر نصف آن روغن
 زیتون مخلوط نموده بقدر بچوشانند آب نجیل برود و روغن بناید
 بعد استعمال نمایند و روغن ریحان و نعنه با دایم و کل سرخ و آب
 اینها نیز در این باب بسیار فایده است و بجهت وجع صدر و شکم و ضلوع و یض
 یختمنا ایون و بچشمها کافور جو با سرکه حل نموده بجا و جمع طلا به بناید
 و اگر با جوهر سرکه حل نمایند بهتر است و اگر بعد از این تدبیر طبیعت مریض
 باید که با شیا زرقه قیین طبع نماید مثل مغز فلو سن یا ریشه خطمی و زنده
 و روغن بادام و آله اینها و با شیا متبرده و مسکنه حرارت آله نماید
 مثل برک حقن در کل کافور و غلبه و کل خطمی و تخم جبار و شکریه
 و شال اینها و اگر در مریض که مریض آید با و باین تدبیر چرخ نشود
 ایند نماید بوجع معده و تهوع و آله اینها پس در نصیحت باید آید

و سماق و سرخ و حلیث دوسه دامال نمایند و باید اول ناروان
و سماق جو شایند و آب آنرا گرفته و شکر حلیث و در میان آن حل
نموده بکار برند و خوردن مثقال بزک کابل و مثقال نبات ^{ان} و
بسی نافع و مجرب است و اگر دو نروده مثقال ریشه انار و شکر نیم کوب
و در میان آب گرم شیر کشیده و در بعضی منبذ هر قدر کرم را
خارج خواهد کرد و باید مثقال حلیث منتن باد و مثقال صبر قوطی
یکمقال ترکیب نموده و در بعضی نیم مثقال و اگر طفل باشد کمتر باشد
در این باب بسیار مؤثر است و در بعضی از مرضی است با منجون قاضی
باید که بزمار مرضی ضماد بیا کل کافور با شوره قلمی کافور جو
و عفران و شیر کا و که در یکی جو شایند باشند و یا سیرا کوپده و یا
کا و مخلوط نموده و کرم کرده ضماد بیا و یکصد و شصت ^{تدر} بچه را دوا

و شکم او را دریده که با کرم بزرگ و مریض ضما و نمایند نیز بسیار
 و بقدر شهادت و شغال سپید انجیر را کوبیده و درین شیر کا و با آب ^{خوب}
 و قدری آرد کنند و داخل آن نموده و با آتش کدشته تا دونه
 بخورد بعد زمین کدشته و بر روی کرباس نایده که با کرم از بالای شکم
 زمار ضما و نمایند و با قدری برک همیشه جوار را کوبیده و جوشانده ضما
 و ضما و برک کلم که کوبیده و بچشمه باشند که با کرم نیست و ضما و نمودن ^{نقطه}
 سیاه با نمک سیاه که کرم نموده با نیز مناسبت و همچنین ضما
 برک سپید و خیار و پنهاناج و کرنب و همیشه جوان و کل منقبه و کدو که
 باشند مفروده او مجموعا و شیان نمودن فصل موش با شیر
 در میان نیز بسیار نافست و طلا به نمودن جدا و خطایه بر مار
 حبس و آتش نایده قدری از آن نیرود انخصوص موش است و طلا

حب الغار نیز در این احوال مناسب است و اگر از اینها کار ساز
نشود کل خطمی و برک خیری و کل با بونه و برک پس کندم
در میان و یک بزرگے جوشانیده و در پیش کرما کرم در میان
آن نشانند و اگر دار نشود باید بکند و اگر آنهم مؤثر نیست قدری زنج
نصفه با قدر جوهر سرب در آب حل نموده آب زدوک بر اخیل آله
و اگر از آنهم کار ساز نشود میل فلفله بنفشه زرد و اگر صد انگروده از آن
کار ساز نشود تدارک سفر را به بند که با قطع مسافرت و در آن
بول خوردن نمند و نه با شیر خشک و جوهر شور و یا شور قلمی یا
قرص کاکج به نسبت و صفت قرص کاکج نیست مگر نزد شحم خیار
منزله و ام شیرین رب اسوس کتیری کون کل ارمنی کل کاکج
صنع عربی خون سیاوشان کند از هر یک ده مثقال شحم کرمن

و مثقال افیون نیم مثقال شوره قلمی و مثقال اجزاء را کوپد
بآب قرص نمایند قد شربت یکمقال است و اما له نمودن در آب
بول بسی مناسب است خصوصاً با آب تو تون حقی و در بعضی اوقات
ایدا ووس اشفاق میافشد با پیعائجه ایدا ووس نمایند و از جمله دوا
که در اکثر انواع ایدا ووس مناسب است نیست که مرصیر در میان
برک پد و کل خطمی و بابونه که در و یک بزرگ جوشانیده با کرک
نشانند بطریقیکه نوزاد و این شیانیز بسیار با فست مکرزند و
کرمانشان پانزده مثقال و شحم خنظل یکمقال بوره اگر یکمقال بپزند
چینی یکمقال اجزاء را کوپد و داخل یکپاله شیره انکور نموده و
جوشانند تا غلیظ گردد و بعد شایفهای طولی در کرده بکار بند و
دیگر که در این باب مناسب است نیست مگر زآب صابون صلی یکک

شکر سرخ پست متقال فاکشی نیم متقال کرانچین عافیت متقال

نک نیم متقال انجرا جوشانده و صاف نموده سه حصه کرده هر حصه ^{نیم متقال}

روغن پسته نیم دراهم نموده دست اول نیم متقال ریوند دومی را

بوره ارمنی سیمی نیم متقال شحم خنظل علاوه نموده سه دست اما نه نماید اگر

از اینها کار ساز نشود علاج او موقوف است بطیب چون طول کلام با ^{عش}

زجرانامه میگرد و اولاد و پس در این مرض در اشفاق میافشد ^{علی}

سپس از احتیاط چیزی قلمی گردید و در کتاب جامع العمل مقصود ^{و معالجات}

پایان نموده ام و در اکثر این مرض مطبوعه و محرقه و سرسام و بهمال و ^{شر}

و نهال آنها نقل میگرد و علاج آنها نیز موقوف بطیب است و اینجا ^{تفصیل}

انتهایست و اگر بعد از رفع شدن این مرض نقاشی بآید باید که هر روز

صبح شربت فواکه یا شربت به یا نارنج یا میوه شربت صندل ^{سیب}

یار پاس دو نژده شقال با عرق کا و زبان افشرد نموده شست
 و غیاج در برنج باشد شبت یا ش آب نارنج و یا آلوچه و یا تمر و یا
 با قند بپزند و بعد از هفت روز وقت صبح نان سبک دوا با
 مذکوره بپزند و عصر چو منبر چته کم روغن با افشرد قند و عرق پند
 بپزند و چون انواع امراض مختلف بود بحسب احلا انواع در هر یک
 قلعی کرد و اما طاعون بدانکه ملحق نمودن طاعون
 بسبب آنست که در اکثر بعد از وبا امراض اتفاق می افتد پس خواستیم که
 نیز بعد از امساجات وی بوسیله مذکوره باشد بجهت حساب توقیف
 بدین طاعون ثباتیت صغیر ایچم شل با قند یا کوکچرا آن یا وریست
 کپس ایچم بقدر کرد و یا از آن بزرگتر با بوزانیدن شدید ظاهر شود
 سپار نماید بختی که مرضی کان میکند که بر آن موضع یک یا چته شست

و اطراف آن سیاه یا سبز یا تیره و یا زرد و یا سرخ و گاهی بلو
ن
جلد می شود و لون مجاور آن عضو تغییر می دهد هرگاه سمیت غالب باشد
و حد آن زیاد می شود که عضو را فاسد نموده و کیفیت آن از
شر این نقاب می رسد و در ^{سینه} مردم قهوه غشی و خفایا و ش می گردد و
می شود که برود متفرج و منبسط می گردد و وجع شدید می آید و خون و چرک
ترشح می گردد و طاعون در اکثر محلات است خصوصاً نوع سیاه و
زرد آن و اما نوع سرخ آن در اکثر نبات می آید و عقید آن هرگاه بر
و بنجارج زود صحت می آید و هرگاه حجم آن کوچک شود و با نذر و ن
مریض که می شود و اکثر در ^{عصب} ضعف غده می آید و می گردد و در ^{ترین}
آن است که در پیش ثرو و زیر بغل خصوصاً در جانب چپ عادت کرده
قرب آنها با عصب که میس مطلق باشد و همچنین است و قسکه در ^{کفها}

و سینه و افکندن حادث شود خصوصاً آن سیاه باشد ^{حد}
 و هر جا که اعضا رتبه نزدیک شد مرض مخوف و شکل خود بود و ^{در اکثر}
 این مرض در ایام و با و بعد از آن مهمل میاید و اما ^ن علاج آن
 بدانکه در تبه پیش از ظهور ماده و صفت که در اول ترنقیه نمایند
 مطبوعات و اما له جا و بعد از آن فصلی که خصوصاً قوی که موافق است
 در بدن عجا باشد پس در صورت تنقیه و بعد از آنست بحسب ^{اما} صورت
 تنقیه را باید مطبوع خیال شنبه و جو شایده جا و هشال آن نمایند
 مزاج مرض صفت مطبوع خیال شنبه و فست بگردن عتاب و پستان ^{یک}
 ده عدد و از بزرگی و بخت و نیل و فرو کاه و زباد و در بخوبی و در کاه
 از هر یک دو مثقال و از کل سرخ چهار مثقال و از سبک که چمق اضرار ^{جوش}
 و یک سیال آب آنرا کرشمه و صفا نموده و مفهده مثقال مغرقلوس ^{مغترقل}

شیرشت و چمقال ترنجبین در میان آن شیر کشیده و در وقت
روغن بادام و آبلیمو و بخورند و فردای آن یکجوراک چهار سیر
کوبیده و در میان عرق گاسنی و یا عرق پد شیر کشیده و
ترنجبین نیز در میان آن شیر کشیده بخورند و اگر خون ضرور باشد
عصر فصد نمایند و اگر طبیعت اطرا نماید مال به با وصف جوینده
اجزای فلوس است غیر از فلوس و سایر اشغال نموده و تخم خیار
از هر یک دو اشغال جدا و مال را با شیار دره مسکه نمایند
یکمزد از نفثه چهار اشغال و از خبازی چهار اشغال و از جو کوفته
و از پوس کندم یکمشت از اجزای جو شاییده و صا نموده و چمقال
فلوس در میان آن شیر کشیده و در وقت روغن نفثه و آبلیمو
رحه نموده و دفعه مال نمایند و اگر مرض ضعیف و طفل باشد

اجزای دویۀ مسهل و منضجات و اما له جات را بقدر قوه کم و زیاده
نمایند و در این اشخاص بعضی قصد حجامت از میان شان
از سابقین نمایند و اما بعد از ظهور ماده هرگاه مواد حارۀ متعفنۀ در بدن
سپار و خون در مزاج غالب باشد و این صورت ثقیله و ضربه لازم است
تا مواد بجمیع اعضا منتشر گردد و بشرط آنکه مریض قوت داشته باشد
لازمست که قصد را از جانب مخالف نمایند و اگر ماده درین رنجا باشد
فصد صافن و یا حجامت سابقین نمایند و باید که غدیۀ بارده فاضله
که ترید و تغلیظ خون نماید پس نمایند مثل عدس و کدو و باقلا و
و اشال آنها و بر نوع که با ترید و تقویت قلب نمایند باطلیه
سابقه و شراب با بارده مثل شربت سیب و خنجر و خنجر
نارنج و شربت و ردوز شک و اشال آنها و اگر کشته کافور و

داخل نمایند بهتر خواهد بود بدانکه بعضی از طبیبان متاخرین در علاج
طاعون تجویز فصد نموده اند و یک شربت رقیق داده اند و شربت
که زمانیکه این شربت بکبد و قلب رسد عفونت و سمیت را ببرد و دفع
میکند و هرگاه فصد لازم باشد این شربت مستعد از فصد دانند
و صفت آن هست بکمرند از درونج عقری و حبیطیان و فرطوس
هر یک یک مثقال و از گل ارمنی و بد و تر یا قاف و قاف از هر یک نیم مثقال
اجزاء را کوفته و بچته و بآب گاو یا گاو یا حماض بر مخلوط نموده نیم گرم
کرده نوشند و حش بسیار بجمیع اعضا پوشند تا عرق نماید و هرگاه ^{عضا} قدر
فاور بر معده در آن قلیل نماید نفع عظیم خواهد بخشید و پیش از خوردن شربت
مزبور هرگاه طریقت میسر باشد با مالیدن نمایند بعد شربت را بنهند
ضرر در نیست بدانکه قتی که مرض از این شربت بخورد و عرق

عطش شد بد خواب آور پس بایده ز بچونی که مذکور میشود بدست
 تکبیر عطش نماید و صفت آن نیست بجزند از تخم خیارین و تخم کدو
 از هر یک دو مثقال و از تخم حماض و سد و استخوان دل آهواز هر یک یک مثقال
 و از صندل سرخ و مرورید یا سفید از هر یک یک مثقال و از کل کاو زبانه
 پست نیم مثقال و از شربت سیب ترش پنج مثقال و از شربت حماض ^{مثقال} سه
 اجزای کوپه را کوپده و بچنه و مخلوط را بجز نموده در وقت عطش ^{حماض}
 مثقال با عرق غرور بخورند و صبا مذکوره را طباطبائی تخم یا قور با صبا
 انیمض سیب ترش نوشته و همچنین خوردن و بخور نمودن مقل را نیز با
 دهنسته و خوردن و بخور نمودن کا فور را نیز بجهت اضمحاض و مر ^{مدا}
 و خوردن مسکه کا و را در طاعون و و با دافع مرض دهنسته ^{طبا}
 متعین بکین فخر ترتیب داده اند و در مرض طاعون و و با بوش و مجرب

نوشته اند و صفت آن نهیت کیم نزد ختب بلسان و تخم صمغ
تخم تربج و اکل ارمنی و بید و صندل سرخ از هر یک یک مثقال نیم و از ^{الغاب} حب
و شاخ آهوی سوخته و عود از هر یک یک مثقال و از پوست تربج و درو ^{نخ}
عقره و برک کا و زبان از هر یک نیم مثقال و از مروارید ناسته یک مثقال
و از عنبر یک انگشت اجزا را همپا خوب صلا یه نموده در هر دو روز یک دفعه ^{باید}
از آب کا و زبان یعوق کا و زبان یا آب حماض بخورند و قد شربت از بخند ^{بک}
تاسه دانه است و اما معالجه خود طاعون ^{از} که گرفته که در اول
همان موضع را چند لاف بکشند بعد با آب گرم بشویند تا خون ^{نشد} کام بخند
و خارج گردد و هرگاه بحاجت حاجت بر خوانند تا از آب ^{بکند} بسیار
و جو شیر را با سر که سایند با طرف آن طلا یه نمایند و هرگاه ^{بعضی} خست
از کتسان نمایند و در طرف او رخ بگذارند نهیت است و با لاورم ^{از}

محله استعمال نمایند رادعه و قابضه که تجرد و تحشیف ماده نمایند
 سیاه شدن و کل خطی و اکلیل الملک با بونه و اشال اینجا و درین
 اطراف ماده برغن به و سپه نفست و طریق باشن اینجا بقرار
 گذشت و اگر قدری از سرکه سپه جدا و به میا بهتر خواهد بود و بعد
 شرط نمودن موضع طاعون هرگاه یکصد و خروس بچه را در انداخته
 بقدر که خسته گردد و بعد کشش دریده کر ما کر هم موضع ضما و میا
 سمیت ماده را جذب نموده و بپای نفع خواهد بخشید اما سخن بحدی
 که اول باید از موضع طاعون جدا مت نمایند و بعد از آن بکمرند که بچه و
 خروس بچه و از اطراف مقعد آن ریشهایش بکنند و بعد از جدا
 فی الفور مقعد آنرا بموضع ماده ضما نمایند و دستمال که دارند
 بالمره جذب خواهد نمود و هرگاه سبب زیاد سمیت خروس بچه

کبوتری که میبرد باید که دیگر را بچند ناستیت مالمه جذب نماید و در
ضماد نمودن وزغ که شق نموده با سیرابی فحست و بعد از این تدا
از هر همین استعمال نمایند و صف آن نیست بچند آنچه خشک و بو
خشک منقعه از هر یک شتی و از نیک بمشغال و از غیر خشک نیست ^{بمغشغال}
و از زردۀ تخم مرغ دو عدد و زردغن مایونه بقدر کفاف اخرا کویده
کویده و بهر یک مزوج نموده استعمال نمایند و این ضماد سیرابی فحست بچند
از کل مایونه و اسل الملک از هر یک پست مشغال و از تخم کتان ^{سنبلیله}
از هر یک مشغال اخرا کویده و شیر و یا آب طنج داده کرم موم ^{ضع}
ماده ضماد نماید و یا اول آب از موضع ماده نطول نمایند و بعد از آن
استعمال نمایند بچند از زردغن و قاطب و دایون و شق از هر یک پست
چشمشغال و از زردغن مایونه بقدر کفاف اخرا مخلوط نموده بکار برند

و استیلا مرهم رسل نیز در ایاب بسی فحست صوف آن نیست مگر
 از موم و عسل که بطن از هر یک یک مثقال و از اشق ^{مقال} مثقال و از مصل ^{مقال}
 و مروانج از هر یک چهار مثقال و از زراوند طول و کند از هر یک ^{مقال}
 و از جاد شیر و زنجار قلمی و مرصا و قسنی از هر یک دو مثقال و از ^{مقال}
 اول باید اشق و قمل و قسنی در میان سر که قتل نموده و با یک ^{مقال} طل روغن
 زیتون جوشانده تا سر که تجلیل رود و روغن بماند بعد موم و عسل را ^{در میان}
 روغن که چشم و باقی دوا را صلا آید نموده و مزوج آنها کرده است ^{مقال}
 و بعضی از مردم بجهت تسکین شد وجع و خوف نمودن از ^{طافت} بخت مرصا و عسل
 آن بوجع طعوز از مخدرات مثل کربا و عفران و اشال اینها ^{مقال} طرد
 اما در آن خطر بسیار است بجهت روح نمودن ماده بای ^{مقال} ریه و حجاب
 روح و بالمره استعمال اضمه و طایفه بارده و قابضه مناسب ^{مقال}

سبب که مذکور شد بکدام باید اضمحله و طایفه جاذبه و محله است
نمایند و مناسبت که موضع طاعون را بطیوح اکلیل الملک و کل
و شاسته ضما و نمایند و ضما و برک پید و تخم لاک پشت که در کجای
و جوشانیده با نیز نافع است و ضما و زبل البقر نیز بسی مفید است و
آن است بکمر از فصد ماده کا و یک پال و از شرکا و یک پال
و از تخم کتان چمقال و از روغن پد پنجه چهل مثقال اول با تخم
کت از کوبیده و بر اثر مخلوط نموده در کجای جوشانیده تا نیز بپزد
و روغن بماند بعد از بالا آتش بر داشته و بر کنار گذاشته تا نیم گرم شود و
عد و تخم مرغ مخلوط آن نموده استعمال نمایند و بعد از نصف مایه
از مفتحات استعمال نمایند مثل خردل فصد کبوتر با عمل و ضما
فصد سک با کبریا کوفته در این باب با روث است و ضما

کشتن کابل با ضرب و خردل نیز مناسبست و بعد از انفجار را در دهانه
 کوه سفند و صبر قوطری ضم و نمایند و بعد از رفع کوهشت و
 مرهم سرخ استعمال نمایند و صف آن نیست بکمرند از موم سفید
 پنج مثقال و درش بکند و زنده و ده مثقال روغن بادام مخلوط نمایند
 و بچوش بدهند بعد بکند که شسته از مردنج و سرخ و غبار
 قلع بر یک دو مثقال صدای نهوده و تب در پنج قطعه
 نهوده هر سه زنند تا خوب مزوج گردد و بعد استعمال نمایند تا
 التماس بقانون علاج ید مؤلفه الحقیقه المحتاج الی حقه فانی الارکان
 والمراج و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آل محمد

فی التبیان

بعد از تمام کتب در علم کوهشت و قانون اصلاح مزاج

مشورت کردم شی با عقل

کامی تو اندر ملت حیرت سرا

سال و نه سال بجو در مصر

کشت نامش کوی قانون اهل

ایستاد از کج و سرفراز و زلفه روح و خصلت از ظریفین و کلا

ایستاد و متفلسف از روح و خصلت و نفایس

حرف ابوالحسن و خصلت و نفایس

فی شهر صفیر المظفر و شهر





